

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

به جای مقدمه: این نیشته چهار سال قبل در جراید، شهروند، مردم و افغان رساله نشر گردیده، چهار بار هم به صورت جزوه های کوچک چاپ و در دسترس خوانندگان قرار گرفته است. مگر با تاسف به علت مطالب مطروح در آن هیچ گاهی امکان آنرا نیافت تا در سایت های انترنیتی پر خواننده انتشار یابد. اینک که پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" به کار خویش آغاز نموده به مشوره دوستانیکه مشوره آنها حیثیت حکم را دارد، بار دیگر تقدیم خوانندگان گرانقدر پورتال می گردد. امید است مورد پذیرش خوانندگان ارجمند قرار گیرد

موسوی

۰۹.۰۹.۰۸

موسوی

سال ۱۷۴۷ میلادی  
باز تولد یک کشور کهن

با اطمینان میتوان نوشت که افغانستان کنونی، نه تنها در آسیا بلکه در تمام گیتی یکی از محدود کشور هایبست که بخش اعظم تاریخ آنرا در جریان بیش از (۵) هزار سال به علاوه ی جریان در گیرها و نبرد های طبقاتی بین طبقات متخاصم، مهاجرتها با جابجایی های گروهی، مبارزات و جنگهای آزادیخواهانه نیز میسازد. ماحصل آن جابجایی ها و جنگها - صرف نظر از ویرانها، کشتارها و عقب ماندگی های همه جانبه - التقاط فرهنگ های مختلف، ادیان مختلف، مدنیت های متفاوت، زبان های گوناگون و تیره های مختلف قومی و نژادی در یک محدوده کوچک جغرافیایی بوده، کشور را به مثابه موزیمی از افکار، عقاید، ادیان، تیره های قومی و نژادی و زبان های متعدد در آورده است. چنین کشوری در اساس با کشور های به اصطلاح «یک ملیتی و یک دست» متفاوت بوده، به علاوه اینکه ویژه گیهای خاص خود را دارد، در بسا مواقع «حساسیت» هایی نیز در آن به وجود می آید که فقط با برخورد درست و انقلابی به آن، میتوان ضمانت بقای آنرا به دوش گرفت، در غیر آن این امکان وجود دارد که دشمنان پیدا و پنهان وحدت کشور به فکر پیاده کردن نقشه های شوم استعماری خویش افتاده، شیرازه وحدت و یگانگی آنرا از هم بدرند. یکی از آن موقعیت های حساس، به نظر من، زمانبست که کشور مورد تجاوز امپریالیستی قرار گرفته، موجودیت عینی و هویت ملی آن به خطر مواجه باشد. در چنان شرایطی هرگاه فرد، حزب و یا هر نیروییکه خواسته باشد در عوض دعوت ملت به وحدت در دفع تجاوز امپریالیستی و سرنگونی قهری حاکمیت دست نشانده و صادر شده، ذهن و فکر مردم را به مسایل دیگریکه الویت مبارزاتی ندارند؛ معطوف و منحرف سازند. با فرض نیت نیک داشتن، میتوانند عناصر، احزاب و نیرو های جاهل، نادان و بی معرفتی باشند که به اصطلاح عوام بعد از (۴۰) سال گدایی هنوز تفاوت شب جمعه و شب شنبه را نمیدانند؛ در غیر آن به صورت کامل روشن است که چنان عناصر، احزاب و نیرو ها به مثابه ستون پنجم دشمن به خاطر ایجاد استخوان شکنهای قومی و ملیتی در خدمت استعمار قرار داشته و آب به آسیاب امپریالیزم و ارتجاع میریزند.

داشتن چنین وضعی، به این معنی نیست که هیچ کس حق نداشته باشد تا مسایل مربوط به ملیتها و ستم ملی را در کشور مطرح سازد و یا هرآنکه به طرح چنین مطالبی دست می یازد به صورت حتم جاسوس و دست نشانده دشمن است؛ بلکه هدف از طرح مساله می باید روشن و مشخص باشد، که آیا در خدمت ارتقای شناخت ملیت ها و اقوام از همدیگر و در نتیجه استحکام وحدت آنهاست و یا اینکه غرض از طرح چنان مسایلی، به علاوه ی منحرف ساختن اذهان و افکار مردم از مستعمره بودن کشور و پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی، به مثابه یک تاکتیک موءثر در خدمت استعمار قرارداد.

اوجگیری طرح مسایل مبهمی در قبال اسم افغانستان، ملیتهای ساکن آن، اسامی قبلی این خطه مانند خراسان، باختریا باکتريا و آریانا که به صورت عمده از طرف («کاروان» پچک های اخلاقی) - در کتاب خود «زندان پل چرخی» (دوزخ استعمار روس در افغانستان)، پوهاند داکتر «روستار تره کی» صفحه «۹۶» از گرداننده جریده

«کاروان» با همان صفات یادآوری میکند - و یک عده افراد معلوم الحال دیگری که تا هنوز لقمه های «خاد» و (ک.گ. ب.) را به صورت کامل هضم ننموده اند و در مقامهای بالا با دست نشانندگان روس، از تره کی و امین گرفته تا ببرک و نجیب، همیاری و همکاری داشتند، صاحب این قلم را واداشت تا بدین جنگ ناخواسته و تحمیلی داخل شده از موضع یک انقلابی مربوط یکی از اقلیت های قومی ابراز نظر نمایم. اما قبل از باز کشایی نوشتار «چهره نما» و نمایاندن چهره و نیت واقعی نامبرده از لابلای نوشتارش، توجه خوانندگان محترم را به نکات آتی جلب مینمایم:

۱- نه به خود حق میدهم و نه هم به کس دیگری تا از طرح سالم چگونگی ترکیب ملیتها و اقوام کشور که در اصل می باید در خدمت تحکیم وحدت آگاهانه و داوطلبانه تمام ملیتها و اقوام قرار داشته باشد؛ جلوگیری به عمل آرد.

۲- تجارب تاریخی کشور ها در تمام اعصار به ویژه در قرن بیستم، ثابت نموده که تنها آنهایی به امر وحدت ملیت ها و اقوام صادق اند که حق تعیین سرنوشت ملتها را تا جدایی کامل آنها از همدیگر به رسمیت بشناسند.

۳- همانطوریکه روشنفکران پیشرو ملیتی که دست بالا و تعیین کننده در امور دارند، موعظف اند تا با قاطعیت علیه شوینیزم عظمت طلبانه ملیت خودی به مبارزه برخاسته و در کنار ملیت های تحت ستم به خاطر حق تعیین سرنوشت آنها تا جدایی کامل، مبارزه نمایند؛ روشنفکران پیشرو ملیت های مقهور، نیز وظیفه دارند تا علیه ناسیونالیسم تنگ نظرانه، کور و راسیستی ملیت خودی به مبارزه برخاسته، وحدت ملیت ها را در یک پیوند مبارزاتی و زنده تامین نمایند.

۴- در کنار هدف قرار دادن وحدت ملیت ها و اقوام، روشهای موثر، سازنده و لازم را نیز در خدمت تحقق هدف خود مورد استفاده قرار داده، روشنگری تاریخی و سیاسی را با هوچیگری خلط ننمایند.

۵- با حفظ حرمت و احترام به تمام اقوام و ملیت های کشور، در نگرش تاریخی خود بدون حب و بغض «علی و عمر» اندیشیده و بنویسند، به علاوه این نکته را همیشه به خاطر داشته باشند که در درون هر ملیتی اعم از فرادست و فرو دست، طبقات حاکم و محکوم وجود دارند که نباید گناه و جنایت یکی را به دامن دیگری نوشته و در قضاوت عواطف و احساسات شخصی، ملیتی، قومی، مذهبی و یا زبانی را دخیل نمایند.

۶- نقش و موقعیت ملیت ها و اقوام سراسر کشور را در بستر زمان و بنا بر سطح فرهنگی و آمادگی های مادی روانی همان زمان به سنجش گرفت. از نظر من ظلمی بزرگتر از این وجود ندارد، هرگاه بخواهیم اعمال و کردار گذشتگان را با فهم و ارزشهای قرن بیست و یکم به نقد کشیم، در حالیکه گذشتگان نه تنها در کشور خود ما سده ها از ما جلو تر میزیستند، بلکه از آنجاییکه افکار ما به شدت از تحولات اخیر در قرن (۱۹ و ۲۰) اروپا و امریکا تأثیر پذیرفته، در نتیجه فاصله ی زمانی سده ها افزایش بیشتر یافته اند. نباید این نکته را فراموش نمایم که آنها محصول زمان خود بودند و میبایست با آنها در قید محدوده زمان خودشان به ارزیابی نشست.

۷- قبل از آنکه دست به قلم برده میشود اندکی به خود زحمت داده در باره اساسات موضوع مورد بحث، به یکی دو کتاب مراجعه، و به گفته زنده یاد «حسین خان استاد کمیا معروف به حسین ایزومیر»، محصول مغز به صورت مدفوع حیوانات مریض به بیرون پرتاب نگردد، در غیر آن هر قدر پای نیت نیک هم در میان باشد، محصول مغز تعفن افزا خواهد بود و بس.

با در نظر داشت نکات فوق، می پردازم به مقاله آقای «چهره نما» که زیر عنوان «منشا اصلی بدبختی های افغانستان» در شماره (۳۷) ماه عقرب سال (۱۳۸۳) خورشیدی مطابق (۵۰۲۶) آریایی و اکتوبر (۲۰۰۴) میلادی، در نشریه فروغ چاپ تورنتو، به نشر رسیده بود. امید «کاروان» پچک های اخلاقی و سیاسی - چون سرکی در جمع خود ندارند تا آن گفته عوام «از سرک تا پچک» زمینه بیابد - این برخوردار به مثابه یک مبارزه جویی علنی تلقی و با امکانات گسترده ای که از خوان «نعمت» شوروی سابق و امریکای امروزی در اختیار دارند سیمیناری را در هر سطحیکه توانایی جذب همقطاران شان را دارند تدارک و دایر نمایند؛ باشد در آنجا، در یک فضای به صورت کامل آزاد و دیموکراتیک، با تکیه بر اسناد تاریخی معتبر قدیم و جدید، پاسخ منطقی همه و یا لا اقل برخی از سوالاتی را که «کاروانیان آنچنانی» از دیر باز نشخوار میکنند، یافته و آنرا در خدمت استحکام و وحدت ملیت ها و اقوام کشور قرار دهیم.

در آغاز خود را مکلف میبینم تا از آقای «چهره نما» تشکر نموده از ایشان تقاضای دوستانه ای نیز بنمایم: تشکر از آن بابت، که ایشان از جمع «کاروانیان آنچنانی» اولین فردی هستند که عمق نظرات و نیت شانرا به صراحت بیان داشتند، چه تا حال همه من جمله صاحب این قلم فکر مینمودیم که دعوا بر سر «نامگذاری» کشور به «افغانستان»، «خراسان»، «باکتریا، باختر» و یا «آریانا» است که می شد آن مشکل را بعد از تمهیدات همه جانبه تبلیغاتی در یک شرایط آرامیکه سربازان امریکایی، انگلیسی و متباقی شرکای جنایتکار آنها، بر جمجمه خلق ما لگد نمایند و از در دیوار کشور خون و آتش نبارد، به رفتانوم گذاشت و حل نمود؛ اما اینک از لطف آقای «چهره نما» می فهمیم که نه خیر مشکل نامگذاری نیست؛ بلکه مشکل عرض وجود کشور بیست در سال (۱۷۴۷) میلادی.

از دید آقای «چهره نما» بد بختانه و از دید من و امثال من خوشبختانه موجودیت کشور افغانستان اکنون واقعیتیست عینی؛ خارج از ذهن همه ی ما؛ که نه تنها سوسیال امپریالیسم شوروی و اقمارش نتوانستند آنرا از میان بردارند؛ بلکه امپریالیسم جنایت گستر امریکا، انگلیس و شرکا نیز نخواهند توانست آنرا از میان بردارند. از شور

بختی «کاروانیان آنچنانی»، ریشه های موجودیت این کشور آنقدر در بستر تاریخ فرو رفته که هیچ نیروی را ظرفیت از بین بردن آن نباشد.

خواهش دوستانه ی من از آقای «چهره نما» آن است که قبل از پرداختن به حرفهای بزرگی چون موجودیت افغانستان را سیاه روز نامیدن، اندکی متوجه املا و انشای شان باشند. هرچند، ما همه در کشوری زیست میکنیم که زبان حاکم فرهنگی در آن زبان مادری ما نیست و چه بسا زبان مطالعاتی برخی ها را همین زبان حاکم بسازد، با آنهم به هیچ صورت حق نداریم تا مروج اشتباهات و خطاهای املائی و انشایی شده و واژه ها را بدون در نظر داشت بار مثبت و منفی آنها و یا با عدم توجه به معانی آنها فقط از روی آهنگ ردیف نماییم. این تقاضا محدود به «چهره نما» نشده گردانندگان پیدا و پنهان «فروغ» را نیز شامل میگردد. چه با در نظر داشت انتقاد یکی از همکاران قلمی «فروغ» که از آرایش و پیرایش مقاله اش توسط آن نشریه شاکی بوده و همان مقاله را در نشریه دیگری با همین تذکر به نشر رسانید، «فروغ» حق دارد تا اگر به مضمون یک مقاله دست دراز نمیکند اغلاط املائی آنرا اصلاح نماید. ترس دارم عدم توجه به این پیشنهاد «فروغ» را اسم بی مسمی ساخته به ضدش مبدل نماید، که به یقین نه شما خواستار آنید و نه هم کسی دیگری. شاید بد نباشد به خاطر اینکه پیشنهاد، اتهام تلقی نگردد، یکی دو نمونه مختصر از نوشتار آقای «چهره نما» بیاورم:

آقای «چهره نما» در بند اول مقاله یی شان مینویسند: «... بلکه این روز های سیاه محصول ریشه های ستبری است که در عمق تاریخ افغانستان نهفته میباشد...»

با آنکه طی صفحات بعدی مجموع بند را از دید تاریخی و سیاسی باز کشایی خواهم نمود، لازم به یاد آوریم که کلمه «ستبر» را هرچند در تمام فرهنگ ها به «کلفت، گنده، درشت و دارای قطر زیاد» معنی کرده اند، اما هیچگاهی چه در متون قدیمه و چه هم در آثار ادبی جدید، کار برد این واژه بار منفی نداشته و تا جائیکه صاحب این قلم به آن برخورد داشته است، این واژه در همه حال به خصوص وقتی تنها به کار رفته بار مثبت داشته است. واژه مورد نظر وقتی با «رو، روی» به صورت واژه مرکب «ستبر روی» به کار رفته بار منفی داشته است. به علاوه خود میدانید که بی توجهی به بار مثبت و منفی یک واژه، معنی جمله را از اساس تغییر داده خواننده را به این فکر می اندازد که نکند جناب شما طرفدار و هوا خواه آن «ریشه های ستبر» تشریف داشته و به ستایش آن پرداخته اید که اگر چنین باشد با اجازه «ستبر روی» تا آنرا میرساند. در همان جمله، از آنجائیکه «ریشه ها» به صورت جمع آمده، به همان علت، فعل «بودن» نیز که به شکل استمراری آن با آوردن پیشاوند استمراری «می» آورده شده است، می بایست به شکل جمع

«می باشند» آورده می شد. چون از این نوع خطا ها در سراسر نوشته به ویژه فقره مقابل آخر، ستون دوم خیلی زیاد می باشند؛ توجه تا آنرا بیشتر بدان معطوف می دارم.

و یا به صورت مثال می توان کار برد «قبیلوی» را در ستون اول بند سوم نشانی نمود:

واژه «قبیله» که در اصل منشای عربی دارد وقتی به شکل «صفت نسبی» در زبان دری به کار گرفته شود، به مثابه یک کلمه «عربی فارسی» که به «ه» غیر ملفوظ ختم گردیده، هنگام اتصال با «ی» نسبت، به صورت «یی» نوشته می شود، یعنی آنهاییکه از فرط علاقه!! و عشق به زبان فارسی دری و ملیتی که ادعای انتساب به آنرا دارند چشم دیدن برادران هم میهن شانرا نداشته روز ایجاد کشور افغانستان را که لا اقل بیش از یک و نیم میلیون انسان برای زنده نگهداشتن نامش در نیمه دوم قرن بیستم جان خویش را فدا نموده و هنوز به خاطر حفظ آن، توده های ملیونی ما و پیشاهنگان انقلابی شان حاضرند از خون خویش مایه گذارند؛ «ریشه های» سیاه روزی تلقی می گردد لا اقل باید به همان زبان «دری» وفادار مانده مروج غلط نویسی نگردد.

آقای «چهره نما» در جمله اخیر ستون دوم مقاله، باز هم «قبیله» را به صورت ترکیبی «عربی فارسی» آن با املائی «قبیله ای» تحریر داشته اند. از آنجائیکه باز هم کلمه به معنی «صفت نسبی» به کار رفته درست نبوده تا آنرا با املائی «ای» تحریر دارند، چه همه میدانیم که «ه» غیر ملفوظ با «ای» زمانی متصل میگردد که «ی» وحدت و یا نکره باشد؛ مانند: «خانه ای، لانه ای»...، که در اینجا چنین موردی در تصور نگنجد.

اینکه چرا آقای «چهره نما» در یک مقاله، یک واژه را به دو شکل متفاوت املائی انشا می نماید، خواننده را به اندیشه می اندازد که نویسنده را «چهره نما» معرفی داشتن، تلاش نیست به خاطر اختفای یک «کاروان آنچنانی»، که اگر چنین باشد اصول نگارش ایجاب می نماید تا کار یک گروپ بعد از ختم آن، وقتی با امضای یک فرد بیرون داده می شود باید از لحاظ نگارش توحید یابد. این کاستی در تمام مقاله مشهود است. و اگر چنان نباشد باید پذیرفت که فهم آقای «چهره نما» را آخرین کتابی که خوانده اند؛ می سازد. بدین معنی که قید یک کلمه با صور مختلف املائی، تاثیر پذیری آقای «چهره نما» را از یکی دو مضمونی که در همان زمینه در همین اواخر خوانده اند؛ می رساند.

به خاطر اجتناب از تطویل این نوشته، سایر خطاهای املائی و انشایی شانرا می گذارم برای خودشان و با اجازه جناب و یا جنابان شان می پردازم به تحلیل نوشته از دید تاریخی و سیاسی:

«چهره نما» اولین بند نوشته را چنین آغاز می نماید:

«برخلاف آنچه دیگران می اندیشند، من بدین باورم که بد بختی کشور ما نه از کودتای داود خان شروع شده و نه از روزهای (۸۷) ثور. بلکه این روز های سیاه محصول ریشه های ستبری است که در عمق تاریخ افغانستان نهفته

میباشدو به پنداشت من سال ۱۷۴۷ میلادی را باید یک روز شوم و سر آغاز تمام بد بختی های بیش از دو و نیم قرن وطن ما شناخت.»

از آنجائیکه «چهره نما» حریف تخیلی خود را که گویا سر آغاز بدبختی افغانستان را بدون ارتباط با گذشته و در نظر داشت حاکمیت مناسبات فرتوت فیودالی در یک کشور «نیمه فیودالی و نیمه مستعمره»، از فاجعه های (۸۷) ثور می داند، مشخص نمی سازد، می توان حدس زد که قصد وی از چنین آغازی، تلاش است مذبوحانه و تلویحی در جهت تیرنه جنایتکاران و خیانتکاران (۸۷) ثوری، که با ناچیز و کوچک شمردن جنایات و خیانت های آنها، و انداختن آن کوهواره ننگین به گردن گذشتگان آنها یک جانبه و تنگ نظرانه، صورت می پذیرد. در رابطه با تیرنه خیانتکاران جنایت پیشه و بی آزر (۸ ثوری) نویسنده تلاش تلویحی را در سطور بعدی مقاله اش صراحت بیشتر بخشیده حتی تعدادی از آنها را «مفاخر ملی» کشور می داند که در جایش بدان خواهم پرداخت.

از کجا معلوم که راز پنهان و غرض از آن تلاشهای مذبحوحانه، کنمان و دفاع نویسنده ها، از عملکرد خودش و یا خودشان، در دوران سیاه و تاریک آن نظامها نباشد. که اگر اینطور نیست، چطور می توان به خود حق داد که جنایات و خیانتهای - تره کی، امین، ببرک، نجیب، کشتمند، خالفیار، حسن شرق، ربانی، حکمتیار، دوستم، مسعود، سیاف، مزاری، ملا عمر» و سایر همقطاران شانرا به پای یک ملیت نوشت و آنها را با تمام قربانی ها و از جان گذشتگی ها مسوول مصیبت ها و ویرانیهای اخیر دانسته، افتخار آنها را که بعد از حدود (۶۰۰) سال بی هویتی و در تحت انقیاد همسایگان واجانب بودن، به این خطه هویت مستقل بخشیده با ایجاد افغانستان و رسانیدن آن به سرحدات طبیعی و تاریخی، در تاریخ جاودانه شده اند؛ تخطئه کرد.

در قسمت دوم فقره «چهره نما» با افزودن بر «ستبر رویی» خویش، پا را از آنها فراتر گذاشته سال ایجاد افغانستان معاصر یا به عبارت دیگر استقلال و کسب هویت مستقل افغانستان را «یک روز شوم و سر آغاز بدبختی های بیش از دو و نیم قرن» وطن ما معرفی می دارد، بدون آنکه به این بحث به صورت عمیق وارد شوم که چه کسانی روز حصول استقلال را سیاه روز و سر آغاز مصیبت ها می دانند چه به یقین همه می دانند که فقط استعمار و مزدوران خود فروخته ی استعمار به روز حصول آزادی کشور ها چنین طرز دیدی دارند؛ بحث را در سایر ابعاد ادامه می دهم.

این استعمار انگلیس بود که روز آزادی افغانستان را در هند و سایر مستعمرات ماتم ملی اعلام داشت، این تره کی، امین، ببرک و نجیب بود که خیزش خلق ما را که به غرض حصول استقلال صورت پذیرفته بود، تخطئه نموده به مثابه روز های سیاه افغانستان نام گذاری نمودند، این ربانی، مسعود، ملا عمر، کرزی و سایر همقطاران خیانتکار شان بوده و هست که هر نوع حرکتی را علیه خود و اربابان شان، سیاه کاری و زندیق دانسته، محکوم می دارند بالاخره این سوسیال امپریالیسم روس و امپریالیسم امریکا و شرکا است که مبارزه آزادیخواهانه خلقها را توحش و بربریت معرفی می دارند.

### چهره نما!

از روی لطف نقاب تئویر از چهره بردار و چهره بنما، تا همه به وضاحت ببینند که در زیر آن نقاب، کدام مزدوری چهره پنهان نموده که با چنین «ستبر رویی» امروز، سال ایجاد افغانستان را سیاه روز می داند، فردا روز راندن انگلیس را به همان صفت معرفی می دارد، پس فردا خیزش خلق ما را علیه متجاوزین شوروی سابق تخطئه می کند، تقدیس از قاتلین و تجاوز کاران امریکایی را که بنا بر احصائیه های خودشان تا کنون بیش از (۵۰۰۰۰) انسان بیگناه میهن ما را به خاک و خون کشیده اند؛ همین اکنون با سجده برده وار بر معبد «دیموکراسی امریکایی» و «انتخابات آزاد» آن، در دستور کاردارند و منتظر پس فردا ها نیز نیستند. راستش را بخواهید از تو و «کاروان پچک های سیاسی و اخلاقی» که افتخار و سر بلندی را در آستان بوسی و رقیبت امپریالیزم \_ پچک اخلاقی کاروان که در زندگی شخصی تجربه مستقل زیستن را نداشته و همیشه به «پای» کسان دیگری راه رفته است، بدون در نظر داشت قربانیهای بی دریغ خلق ما در رویارویی با سوسیال امپریالیزم شوروی سابق، حکومت قبلی را به باد انتقاد می گیرد که چرا در زمانش به پیمان تجاوزکارانه «ناتو» نه پیوسته اند \_ می دانند؛ نمی توان چیزی بیشتر از این انتظار داشت.

«چهره نما» در همان بند آورده شده می نگارد:

«به پنداشت من»، تا جائیکه مطالعات تاریخی صاحب این قلم اجازه می دهد این پندار نیز اگر تلقین شده نباشد، نمی تواند بدون تاثیر، «نگاهی به تاریخ جهان» اثر جواهر لعل نهرو، «تاریخ سیاسی افغانستان» از سید مهدی فرخ و صد ها کتاب دیگری نباشد که از طرف دشمنان میهن ما، آنهایکه موجودیت افغانستان به مثابه خاریست در چشمان سلطه طلب آنها، نگارش یافته و تازه به دست «کشاف» ما «چهره نما» افتاده و وی می خواهد با اتخاذ مواضع جدید دوستان و رفقاییش را در «کاروان آنچنانی» غافل گیر نماید؛ اما این را نمی توانست بفهمد که با آن «کشف» کوس رسوایی خود و همقطارانیش را بلند تر از قبل به صدا در می آورد.

و اما از لحاظ تاریخی در رابطه با همان جمله باید نوشت:

چطور است که یکبار همت به خرچ داده با تمام اعوان و انصار تان سیمیناری را تدارک ببینید تا در آن شهر ها و قلمرو افغانستان کنونی از زمان حملات چنگیز تا نهضت هوتکی ها به ارزیابی و بحث گرفته شود؟ چطور است که خاندان «کرت» را در هرات با تعداد قلمرو شان بازنگری نماییم؟ چطور است که یکبار از «سیستان» با تمام شهر های پر عظمت و معمور آن از «جوین» تا «ناد علی» و از «بست» تا «زرنج» و «چخانسور» ، از ایالتیکه به ایالت (۱۰۰۰) نهر مسما بود یک بار یادهانی نماییم و ببینیم که بعد از اولین هجوم چنگیز مغول در (۱۲۲۲) میلادی و تخریب شهر و نابودی «نصرة الدین شاه سیستانی» و در تعقیب آن تسخیر کامل آن ایالت (۱۲۲۹) چه باقی ماند و کارش به کجا کشید که از طرف ملک های فراه اداره شده و «ملک قطب الدین سیستانی» در چه وضعیتی قرار داشته و چند نفر تبعه داشت؟ چطور است که مسافرت خود را در مسیر حرکت چنگیز ادامه داده شهر های «غور» ، قندهار ، زابل ، غزنی ، کابل ، بگرام ، پروان ، بامیان ، شهر غلغله و شهر های شمال هندوکش را نیز به ارزیابی گیریم تا دیده شود که در آن زمان کشور کنونی افغانستان در چه موقعیتی قرار داشته است؟

چطور است که در عوض دامن زدن به بحث های افتراق آمیز و «ایرانی زده» ، یک بار به خود زحمت داده جغرافیای بشری شهر های جنوب هندوکش ، حوزه آبی «هیروند» و حوزه آبی «هریرود» را تدوین و تکمیل نماییم تا دیده شود در جریان قرون (۱۵۴) میلادی که بیشترین حیات مسکن گزینی و باشندگی بین پشتونها و توطن آنها در حوزه های آبی در فوق تذکار یافته ، صورت پذیرفته ، و از کوه های سلیمان \_ امکان نداشتید ورنه آنرا از قفقاز دور تر می بردید \_ سرازیر شده اند باشندگان بومی آن مناطق در چه موقعیتی قرار داشتند؟ آیا در اصل چیزی از حملات چنگیز ، تیمور و بعد ها تیمورباقیمانده بود و یا خیر؟

چطور هست که به صورت اساسی یک بحث جامعه شناسانه را در رابط با تقابل ، رویارویی و امتزاج اقوام ، ملیت ها و مدنیت هابه صورت آفاقی به راه اندازیم وطی آن راز پیروزی و بقای مادی و فرهنگی این و یا آن قوم ، قبیله و ملیت را بر دیگری به ارزیابی گیریم؟ چطور هست این راز را باز کشایی نماییم که چرا مردمانیکه مقابل هجوم سفاکترین و متشککترین ارتشیکه تا آنروز دیده شده بود نتوانستند مقاومت نمایند ، نتوانستند علیه مهاجرت های پراکنده ؛ اما دوامدار مردمی از لحاظ فرهنگی و امکانات مادی به مراتب عقب مانده تر و فقیر تر ایستادگی نمایند؟

هرگاه تاریخ افغانستان را از جهتی به مطالعه گیریم که جواب سوالهای بالا را دریابیم ، خواهیم دید که (۱۷۴۷) نه تنها سال شوم و سر آغاریدبختی نبوده ، بلکه «باز تولد» دیگری بوده برای یک کشور پارینه ، اخگر فروزانی بوده از درون خاکستر های نیمه مرده ، که باید پاس آنرا داشت و به مثابه «روز ملی» ، روز احیای یک کشور آنرا جشن گرفت. چیزیکه در تمام دوران حاکمیت خاندان بارکزیایی ، زیر فشار مستقیم انگلیس و رقابت های خاندانی ، هیچ یک از زمامداران آن خانواده جرئت آنرا نیافتند تا عظمت آنرا بیان دارند.

هر گاه امکان آنرا می داشتیم که ضم این مختصر ، نقشه تاریخی ، سیاسی و بشری افغانستان (۱۷۴۷) و (۳۰) سال قبل آنرا تدوین می نمودم در روی نقشه خود می دیدید که در آن ایام از کشور باستانی افغانستان چه باقیمانده بود؟ در حالیکه صفحات شمال هندوکش بعد از خرابیهای چند قرنه مغولها تازه از طرف ازبکها ، تاجیکها ، و ترکمنهای ماورای «آمو دریا» پر نفوس می شدند که خود را به صورت منطقی امتداد قدرتهای برخاسته از آن می دانستند ، صفحات غرب در کل و بخشی از صفحات جنوب غرب زیر سم تنگ نظران مذهبی و خرافه پسند دولت «صوفی» خورد می گردیدند و صفحات جنوب و شرق کشور حتی کابل کهن ، زیر سلطه و استیلای مغولان هند دست و پا زده در بهترین صورت ارزش آرمگاه های سلاطین آنها را داشتند و مصیبت تا جایی عمق و پهنا داشت که حتی نهضتی با پیروز مندی و وسعت هوتکی ها ، تفکر ایجاد کشور مستقل را نداشتند و جوانان این کشور را در دفاع از «ارض روم» با دفاع از خاک ایران به گشتارگاه می فرستادند ، می توان عظمت سال (۱۷۴۷) و روز بنیانگذاری افغانستان و افتخار تاریخی جلسه «شیر سرخ» را درک نموده به تمام شرکت کنندگان در آن جلسه به ویژه «احمد خان ابدالی» به مثابه بنیانگذاران و معماران افغانستان کنونی عرض احترام نمود

بلا فاصله دو نکته را باید یاد آور شوم :

۱- ارجحنداری را می توان از کسانی توقع داشت که فرزندان این مرز و بوم اند ، نه آنهایکه وارثین سببی ویا تاریخی نهروها ، فرخ ها ، و سایر دشمنان پیدا و پنهان افغانستان اند.

۲- ادای احترام به احمد خان ابدالی و براننده ساختن نقش وی در دادن مفکوره و ایجاد کشوری مستقل ، به هیچ صورت نمی تواند چنان تعبیر گردد که صاحب این قلم بر شمشیر خونچکان «احمد شاه درانی» بوسه زده جنابپاش را در حق خلق هند ستایش می کنم که هر گز چنین مباد!

چهره نما در بند دوم نوشته اش چنین ادامه می دهد:

« در این تاریخ قبایلی بر خراسان مسلط گردیدند که قبلا از کوه های سلیمان و آن سوی دریای سند به سر زمین حاصلخیز و با فرهنگ خراسان سرازیر شده و پیش از آن جز به درد اجیر شدن و جنگیدن و چپاولگری در رکاب لشکر های مهاجم و غارتگر حکمرانان منطقه ، نمیخوردند. چنانچه در زمان ما پاکستان از این طوایف نیروی جنگی بنام طالبان به وجود آورده و به جان مردم ما انداخت»



از آنجائیکه در فقره بالا چندین مطلب به هم گره خورده و هر یک می باید به صورت جداگانه توضیح گردد ، به خاطر سهولت در کار و درک آسانتر ، مجموع مطالب فقره را به قسمت های جداگانه تقسیم و هر یک را در حد امکان یک مقاله به تفصیل خواهم شکافت:

#### ۱- خراسان :

بدون آنکه خود را درگیر معانی کلمه « خراسان» و اینکه از کجا آمده بسازم ، که در این باب دانشمندان علم زبان را صلاحیت بیشتر باشد تا صاحب این قلم ، باید بنویسم که در مجموع بر اساس مطالعه کتب و متون قدیم زبان فارسی ، خراسان به « سرزمین شرق » ترجمه ، و گاهی یکسان و در عوض یکدیگر به کار رفته اند. این کلمه به صورت تقریبی در حوالی قرون (۵ و ۴) میلادی در تاریخ راه یافته ، اگر آنچه را نویسنده صاحب نام و محقق برارزنده ایرانی « سعید نفیسی» در کتاب « احوال و اشعار رودکی سمرقندی» از قول یک مؤرخ ارمنی می نویسد ، بپذیریم ، (( «...آر یان از سوی باختر مادا و پارس است و تا هندوستان گسترده است ... این ایالت یازده ناحیه دارد... این ناحیه را ایرانیان « خراسان» می نامند یعنی « شرقی» ))

این نامگذاری بیشتر به اساس عدم اطلاع دقیق از نواحی و شهر های آن به یک کلمه «خراسان» ، « شرقی» ، « خاور» خلاصه شده ، از نظر معنی تاریخی آنچنان جذابیت خاصی را دارا نیست تا برایش یخن دریده سینه چاک نمود.

بعد از تهاجم اسلام قدیمترین فردی که از خراسان یاد مینماید « امام احمد بن یحیی بن جابر بغدادی مشهور به البلاذری متولد اواخر قرن دوم هجری» می باشد. نامبرده در کتاب معروفش « فتوح البلدان» که در قرن سوم هجری (۲۵۵) تحریر یافته ، از مواجهه ارتش اسلام در قرن اول هجری بعد از فتح ولایت « کرمان» و توابع آن ، با نام «خراسان» ، تذکره می نویسد که آنها: **ولایت نیشاپور ، ولایت هرات ، ولایت مرو ، ولایت تخارستان ، ولایت بلخ ، ولایت ماورالنهر و ولایت خوارزم...** را بخشهای آن ولایت به شمار آوردند .

کتاب «**ظفرنامه**» **تالیف «رنجیت امر نات» هندی که در سنه (۱۲۵۱) هجری در لاهور طبع شده** به احتمال اغلب آخرین کتاب تاریخی است که « خراسان» را به همان مفهوم قبلی «بلاذری» به کار برده ، از « احمد شاه درانی و جانشینانش» به نام پادشاهان «خراسان» یادها می کند.

خواننده عزیز آیا می توانم از «چهره نما» بپرسم که در این فاصله زمانی «**چهار سال کم ، یک هزار سال**» به چه تعداد کتاب در رابطه با این خطه « افغانستان ، خراسان ، باکتر یا ، آریانا» تحریر یافته و کسیکه به خود حق می دهد که سال «باز تولد» یک کشور را سیاه روز و یک ملیت را چپاولگر و سرباز مزدور خطاب کند ، با چه تعداد از آنها آشنایی دارد؟

هرگاه مشخص تر بپرسم که از کتب آتی چه تعداد از آنها را با نام می شناسد؟ چه تعداد از آنها را به چشم دیده ، چه تعداد از آنها را خوانده و به چه اندازه از آن خوانده ها فهمیده است ؟

- ۱ \_ فتوح البلدان ، بلاذری قرن سوم هجری
- ۲ \_ المسالک و الممالک ، ابن خرداد به ، قرن سوم هجری
- ۳ \_ تاریخ طبری ، محمد بن جریر طبری ، قرن سوم هجری
- ۴ \_ البلدان ، ابن الفقیه ، قرن سوم هجری
- ۵ \_ مسالک الممالک ، ابراهیم بن محمدالاصطخری ، قرن سوم و چهارم هجری
- ۶ \_ تاریخ بخارا ، ابوبکر جعفر بن محمد النرشخی ، قرون سوم و چهارم
- ۷ \_ اشکال العالم ، ابی القاسم بن احمد الجیهانی ، قرون سوم و چهارم
- ۸ \_ تاریخ بیهقی ، ابو الفضل محمد بن حسین بیهقی ، قرون چهارم و پنجم هجری
- ۹ \_ شاهنامه فردوسی ، ابوالقاسم فردوسی ، قرون چهارم و پنجم
- ۱۰ \_ منتخبات مسعودی ، ابوریحان محمد بن احمد معروف به البیرونی قرن پنجم
- ۱۱ \_ زین الاخبار ، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گوردیزی قرن پنجم
- ۱۲ \_ سفر نامه ناصر خسرو بلخی ، قرن پنجم
- ۱۳ \_ تاریخ سیستان ، نویسنده ها گمنام ، قرون پنجم تا هشتم
- ۱۴ \_ حدود العالم من المشرق الی المغرب ، نویسنده نامعلوم بین قرن پنجم تا هشتم
- ۱۵ \_ چهار مقاله ، ابوالحسن احمد عروضی سمرقندی ، قرن ششم هجری
- ۱۶ \_ جهانکشا ، جوینی ، قرن هفتم هجری
- ۱۷ \_ معجم البلدان ، یاقوت حموی ، قرن هفتم هجری
- ۱۸ \_ تقویم البلدان ، ابوفدا ، قرن هشتم هجری
- ۱۹ \_ نزهت القلوب ، حمدالله مستوفی ، قرن هشتم هجری
- ۲۰ \_ رحلته ، ابن بطوطه ، قرن هشتم هجری
- ۲۱ \_ حدیقه الاقالیم ، بلگرامی ، قرن دوازدهم هجری

و صد ها و هزاران کتاب تاریخی ، دیوان اشعار ، سفر نامه ها ، تحقیق های تا حدودی قابل اعتبار مستشرقین غربی و روسی ، با در نظر داشت آنکه حتی در همان یک کتاب ، متناسب با سال ، عمر و تجربه نویسنده بین صفحه های آغازین و آخرین ، در تعیین حدود و ثغور خراسان اختلاف های فاحشی وجود دارد و با در نظر داشت آنکه در مقاطع مشخص تاریخ آن حدود و ثغور کاهش ها و افزایش هایی داشته ، و با حفظ این ملاحظه که اکثر آن کتب به نثر قدیم زبان فارسی به شدت متأثر از حاکمیت زبان عربی تحریر ویا ترجمه شده اند ، و عبارات آن به قدری ثقیل و غلیظ تحریر یافته که ناگزیر در پوهنخی ادبیات و علوم بشری رشته تاریخ مضمونی به نام «متون قدیم» توسط یک مستشرق تدریس می گردید . با تا سف استادان داخلی پوهنخی چندان علاقه به تدریس آن مضمون نداشتند

آیا این لااقل بی مبالائی و غیر مسوولانه نیست که در چنین شرایطیکه کشور ما اشغال گردیده واز در و دیوار آن خون می بارد و سر نوشت خلق ما در کاخ سفید رقم می خورد ، در عوض دعوت مردم به وحدت و یکپارچگی به منظور پیشبرد امر مبارزه استقلال طلبانه ، و سازمان دهی توفان سهمگین از قطرات پراکنده و مجزای ملت بدان منظور ؛ موجودیت کشور را زیر سوال برده ، نیروهای رزمنده میهن را به دنبال « نخود سیاه » خراسان سر گردان نمود ؟ «لا اقل» را که در آغاز بند بالا آمده فراموش نکنید !

آقای « چهره نما »! امید است از این طرز صحبت و نوشتار من خشمگین نگردید چه خود نوشته اید که « آینه شکستن خطاست » پس نباید از طرز نوشتار من آزرده خاطر باشید . باز هم به خاطر ایضاح بیشتر موضوع و کمک در رفع کدورت احتمالی تان نمونه کوچکی از طرز دید یک کتاب در رابطه با خراسان آورده بحث را ادامه می دهم : در صفحه (۲۳) «تاریخ سیستان» طبع تهران در سال (۱۳۱۴) هجری ، که به احتمال اغلب بین قرون (۵ و ۸) هجری نگارش یافته ، مطلب را چنین می یابیم : نقل به مضمون :

تمام این خطه (۴) بخش می باشد ، خراسان ، ایران ، نیمروز ، باختر . در این تقسیمات چهار گانه باختر را در شمال و نیمروز را در جنوب دانسته ، بقیه را به دو بخش شرقی و غربی منقسم می نماید ، شرقی آن خراسان و غربی آن ایران . هرگاه بحث را ادامه دهیم می بینیم که در صفحه بعدی (۲۴) در حدود نیمروز « سیستان » شهر های ذیل را نیز شامل می داند : بست ، قندهار ، زمین داور ، کابل ، اسفزار ، بوزستان ، ولستان ، غور ، کشمیر ، گردیز و غزنی . هر چند بلاذری که حدود « ۲ الی ۴ » قرن پیشتر از مو رخین نا معلوم تاریخ سیستان کتابش را تحریر داشته است ، با یک تذکر کوتاه گره یکی از معضلات تاریخی را در قبال جغرافیای تاریخی منطقه کشوده است ؛ وی در صفحه (۴۰۰) کتابش می نگارد : نقل به مضمون :

از آنجاییکه دومیین موج سپاه اعراب راجع به منطقه معلومات چندانی نداشتند و صرف با نام سه ولایت « سیستان (سجستان) ، کابل و سند » آشنایی داشتند لذا هر آنچه را در جنوب هندوکش ، حوزه آبی هریرود و حوزه آبی سند الی بحیره عرب فتح می کردند ؛ در همان محدوده می گنجانیدند .

مگر با آنهم تثبیت حدود و ثغور « خراسان » در طول اعصار به مثابه یک مشکل باقیماند ، زیرا از یک طرف همان عنصر نا آگاهی و از جانب دیگر موجودیت نا آرامی ها ، کشمکش ها ، انتقال مراکز قدرت از این شهر به آن شهر ، خصوصیت ذاتی دولتهای شهری ، نقش توطئه آمیز و تفرقه افگانه خلفای عباسی در به هم اندازی اداره های محلی و موانع طبیعی و تاریخی ؛ باعث گردید که تثبیت حدود دقیق خراسان مشکل لا ینحل باقیماند . روی همین اساس جغرافیه دانهای آن عصر سر انجام به این نتیجه رسیدند تا خراسان را به دو بخش عام و خاص تقسیم دارند ، که اگر خراسان خاص با جا دادن باختر در خود شامل ولایات نیشاپور ، هرات ، مرو ، تخارستان ، بلخ ، ماوراالنهر و خوارزم بر طبق نوشتار بلاذری می شد ، خراسان عام با کمی اختلاف همان حدودی را شامل می شود که بعد ها امپراتوری درانی بر آن حاکمیت داشت چنانچه در حدود العالم از حدود اربعه خراسان صحبت به میان آمده می نگارد ، شرق آن هندوستان ، شمال آن رود جیحون ، غرب آن گرگان و جنوب آنرا بیابان سند و بیابان کرمان که هر دو با آبهای بزرگ محاط اند ، می سازد .

با در نظر داشت آن حدود جغرافیایی اگر برایتان امکان موجود است از روی لطف یکبار آن حدود اربعه را که حدود العالم معین می دارد بر روی نقشه ترسیم دارید ، بعد از آن ، نقشه مرتبه را با نقشه های قلمرو درانی به مقایسه گیرید و آن وقت در مورد « احمد خان ابدالی » و متباقی « ۶۰ » تن شرکت کننده در جلسه « شیر سرخ » اظهار نظر نمایید . راستی چطور هست قبل از ادامه بحث به این سوال انتزاعی پاسخ دهید :

فرض می کنیم که روسها در پلان اشغال کشور ما در همکاری با « آخذ های » ایران و « نظامیان » پاکستان قسمی موفق می شدند که این کشور را به سه قسمت تقسیم و موجودیت تاریخی آنرا برای سده ها از میان بر می داشتند ، به ادامه فرض قبلی ، ده ها و یا صد ها سال بعد تر فرزندی از من نوعی ، توی نوعی \_ اگر نشان از پدر نداشته باشد \_ و یا اوی نوعی ، با مایه گذاشتن از جان ، در همکاری با سایر نیروهای موافق در آن زمان ، تحت قیادت خود ، دشمنان سه گانه را از میهن خویش رانده و یک دولت جدید بر روی ویرانه های تاریخی کشور اجدادی خود بنیان گذارده عمران نمایند ، آیا عملکرد آنها را مثبت ارزیابی می کنید و سالروز چنین « باز تولدی » را جشن می گیرید و یا با سپاه روز اعلام کردن آن در پیروی از بازماندگان دشمنان موجودیت میهن ما ، ماتم خواهید گرفت ؟ اینکه شما چه خواهید کرد مربوط خودتان می باشد ، اما همینقدر بدانید ، فقط با پاسخ روشن بدین سوال ، بدون اگر و مگر ، است که مرز یک میهن پرست و یک خاین به وطن مشخص می گردد . امید است اکنون که معنی حرف تان ، برای تان روشن شد ، اگر

امتداد تاریخی و سببی متجاوزین نیستید از تاریخ ، خلق ما و این همه جانباخته ای که برای آزادی من و تو و سر افرازی میهن خون داده اند معذرت خواسته در عمل از خود انتقاد کنید در غیر آن می دانید که تاریخ چه حکمی در مورد خواهد داشت !

باز هم در ادامه بحث لطف نموده پاسخ دهید که وقتی «کاروانیان آنچنانی» از خراسان دم می زنند منظور شان کدام خراسان است ؟ خراسان خاص و یا خراسان عام ؟

اگر منظور «خراسان خاص» است می توانید شما به نمایندگی از بقیه همفکران تان «کاروانیان آنچنانی» بنویسید که بقیه کشور را قصد دارید به کی بگذارید ؟ نه کند همان افواه هاییکه در هنگام حاکمیت سپاه «ربانی مسعود» در کابل وجود داشت که آنها قصد داشتند تا به قیمت واگذاری بخشهایی از افغانستان \_مناطق پشتون نشین و گویا تنها شهر های کابل و پروان معضله آفریده بودند \_ به پاکستان ؛ حاکمیت خویش را تضمین نمایند ، حقیقت غیر قابل انکاری بوده که من و امثال من از کم و کیف آن اطلاع کامل نداریم ؟

و اگر منظور خراسان به مفهوم «عام» است \_ در شرایط کنونی که توانمندی حفظ سرحدات فعلی و راندن قدرتهای متجاوز امپریالیستی در ما به مقایسه با سابق کاستی هایی دارد ، طرح مسایلی چون خراسان بزرگ همان «نخود سپاهیست» که طراحان آن بدان وسیله قصد خاک پاشیدن به چشم مردم را دارند \_ دیگر اینهمه داد و فریاد برای چیست ؟ مگر طبق آن حدود مناطق کوه های سلیمان شامل خراسان نبوده که جا بجایی ساکنان آنرا به سایر نقاط ماتم می گیرید ؟ از چه زمانی تا اکنون ، مهاجرت های داخلی ، چنین با اشمئزاز نگریسته شده که اکنون شما بدان اشتغال دارید ؟ اگر این مهاجرتها در کل مورد قبول نباشد و آنرا مانع تکامل و رشد نیروهای مؤلده ارزیابی می دارید ، چطور هست که اندکی مهاجرتهای کتله های انسانی را در اعصار مختلف از ماورای آمو نیز به ارزیابی گیریم ؟ با کدام معیار قضواتی مهاجرت اقوام «بوچی ، بوچی» و یا کوشان را که طی دو قرن اول قبل از میلاد از سواحل بحیره کسپین به سیر دریا و بعد ها در بلخ متوطن شدند و اساس مدنیت درخشان را روی استخوانهای خرد شده باشندگان قبلی آن دیار اعمار نمودند ، آریایی و از خود می دانید و با افتخار بدان «متخلص» می شوید ، مگر نقل مکان یک بخش از مردم خود منطقه را از محلی به محل دیگر ، گناه کبیره ای می دانید که حتی گناهان «روباها و بز های» شورای نظار را نیز بر پای آنها می نویسید ؟ این کدام معیار قضوات است که اسکایی ها در سیستان ، ترکها در غزنه ، ترکها و مغولان در هرات و کابل بیگانه شناخته نشده ، احدی حاکمیت آنها را ماتم نمی گیرد که چه ، حتی بر مرگ شان مرثیه نیز می سرایند ، اما ، وقتی اقوام و قبایل چندی بنا بر ضرورتهای زمان در تابعیت از قوانین رشد لاینقطع تمدن بشری بر روی اراضی تا حدودی عاری از سکنه و بی صاحب ، بنیاد یک حیات جدید را گذاشته و زیست باشندگان را انتخاب می نمایند و در تکامل آن طرزحیات ، در همکاری با سایر باشندگان آن محل ، با راندن قهری بیگانگان ، اساس یک دولت جدید را می ریزند ، روز آمدن شانرا سپاه روز معرفی داریم ؟

چطور هست حال که پای باشندگان اصلی و مهاجرین به میان آمد ، یکبار به تاریخ مراجعه نموده و به مثابه کار تحقیقی و روشنگرانه به سوال باشندگان اصلی چه کسانی بودند ؟ پاسخ منطقی دهیم . بر اساس تمام متون قدیمه و تحقیقات باستان شناسانه سیل اول مهاجرت آریایی ها در منطقه به حدود (۲۵۰۰) قبل از میلاد می رسد ، در حالیکه بنا بر آثار کشف شده در «قره کمر» آن مدنیت بیش از «۲۰» هزار سال عمر دارد ، چطور هست بنویسید که قبل از آریایی ها ، این میهن به کدام نژادی تعلق داشته تا به مثابه وارثین اصلی این خطه شناخته شوند ؟ فراموش نکنید ، اینکه گفته اند اگر مست گیرند هر آنچه هست گیرند ، واضحترین نمود خود را در همین مورد متبازل می سازد .

در رابطه با کلمه خراسان تا همین جا بسنده نموده ، به مصداق آنکه «در خانه اگر کس هست یک حرف بس است» از تفصیل بیشتر خود داری می نمایم .

## ۲ : حاکمیت قبیایی ؟ :

آقای «چهره نما» ! وقتی در نوشتار تان از تسلط «قبیایی» نام می برید منظور تان کدام قبیایل است ، اگر منظور تان همان طوریکه از لای سطور بر می آید اقوام مربوط ملیت پشتون باشند آیا خود وسایر «کاروانیان آنچنانی» متوجه شده اید که با کار برد یک کلمه «قبیایی» دو خبط بزرگ مرتکب شده اید ؟

خبط نخست آنکه شما با این حکم ، جامعه شناسی علمی را زیر پا کرده ، آنهایی را که بیشتر از صدها سال ، در یک مرحله جدیدی از ساختار اجتماعی اقتصادی (فیودالیزم) وارد شده بودند ، و الزاما به طبقات (فیودال و دهقان ) منقسم شده بودند با یک چوب زده منکر طبقات متخاصم اجتماعی در آن زمان شدید و بر اساس همان طرز دید نتوانستید ماهیت دولت ابدالی را که یک «سلطنت متمرکز فیودالی» بود ، درک نمایید و آنرا با یک اداره قبیایی عوضی گرفتید . خبط دوم شما ، نا توانی تان در درک ماهیت نشست «شیر سرخ» بود . اگر بنویسم که تا هنوز شاید فرصت نکرده باشید که لست (۶۰) نفره آن نشست را از نظر بگذرانید امید است خطا نرفته باشم ، چه اگر اینکار را می کردید به یقین می دانستید که در ایجاد مجدد افغانستان کنونی و «باز تولد» آن بعد از ویرانی های غور و حملات مغول ، این تنها پشتونها و یا به زعم شما «قبایل» نبودند که از جان مایه گذاشتند و افتخار ایجادافغانستان کنونی را کمایی نمودند بلکه نمایندگان «فیودال های» سایر اقوام و ملیت ها اعم از تاجیک ، هزاره ، ازبک ، بلوچ ، قزلباش ، سادات . . . نیز شرکت داشتند که همه با انتخاب «احمد خان ابدالی» در عمل خلاف روابط قبیایی رای داده ، و بنیاد یک «سلطنت متمرکز فیودالی» را گذاشتند . دولتیکه از تمام اقوام و ملیت های افغانستان فیودال های آنرا با خود داشته و متناسب با



توانایی و قابلیت هر یک از آنها ، به شغلی توظیف شدند ، هر گاه خواسته باشید در این زمینه معلومات بیشتر به دست آرید می توانید به تاریخ « حسینی » و تالیفات « پوپل زایی » مراجعه و لست کامل را از نظر بگردانید. اینکه قیادت و رهبری جلسات و در ختم محصول آن « دولت » را ملیت پشتون داشت خود عوامل دیگری دارد که در صورت علاقه و ضرورت می شود در آینده به آن پرداخت . اما آن قیادت به هیچصورت به معنی نفی دیگران نبوده ، نه تنها این سیاست در حیات « احمد شاه درانی » ادامه داشته و چه بسا در بعضی موارد به تکرار خونریزی ها انجامید و در اصل مفهوم «در دران» خوبترین گواه از حاکمیت طبقاتی یک طبقه «فیودالان» می باشد ، بلکه در دوره های بعدی در زمان بارکزیایی به قوت خود باقیمانده ، حتی تا همین اواخر در کنار خانهای دوسره چون خان محمد خان ها و امثال وی ، رحیم غلام بچه ها نیز وجود داشتند که هر یک متناسب به توانایی و ظرفیت فردی و امکانات قومی کاری و وظیفه ای در خدمت حفظ و بقای سلطنت متمرکز فیودالی به دوش داشتند .

بلافاصله باید افزود که در آن اوضاع ، با در نظر داشت شرایط عینی و ذهنی جامعه ، در داخل کشور و حتی در خارج از افغانستان ، که نه تا آنروز کشور مستقل امریکا وجود داشت و نه هم انقلاب کبیر فرانسه به پیروزی رسیده بود و یا کسی از اصحاب دایره المعارف (دیدرو، مونتسکیو . . .) و روسو اطلاعی داشت ، تا نمونه های دیگری در سطح جهانی وجود داشته باشد ، بنا بر فهم همان زمان و در همان مقطع گامی بود در جهت رفاه مردم .

ما حق نداریم بنا بر فهم امروز خود از تکامل اجتماعات بشری و انقلاب های سده های « ۱۹ و ۲۰ » از « احمد خان » و سایر «شرکت کنندگان» جلسه « شیر سرخ » توقع این را داشته باشیم که آنها می بایست جمهوری فدرال ، دیموکراتیک و یا سوسیالیستی به وجود می آوردند . \_ مطلبیکه قافیه بافان چپ از تمام تاریخ طلبکارند \_ آنچه آنها در همان مقطع تاریخی انجام دادند امری بود درست و به جا ، و اما تلاشیکه امروز از جوانب طرفین در گیر در قدرت ( باند های ربانی - مسعود و ظاهر - کرزی ) به خاطر اعاده چنان حاکمیتی در پوشش های مذهبی و یا غیر مذهبی وجود دارد یکی از خابانه ترین اعمالیست که می توان از انسان قرن بیست و یکمی انتظار داشت . در اخیر این مبحث صمیمانه پیشنهاد می نمایم که اگر زحمت نباشد از روی لطف ، اصطلاحات ( سلطنت متمرکز فیودالی ، سلطنت شاهی اشرافی ، سلطنت شاهی مطلقه ، سلطنت شاهی استبدادی و سلطنت شاهی مشروطه پارلمانی ) را بار دیگر مرور نموده ، پایه های مادی ، تفاوتها و ویژه گی های آنها را مشخص سازید به یقین خالی از نفع نخواهد بود .

### ۳ : سرباز مزدور و چپولگر :

تا جاییکه مطالعات صاحب این قلم به وی اجازه می دهد می تواند بنویسد که شاید آقای « فرهنگ » اگر نه اولین ، اما به یقین بر جسته ترین نویسنده ایست که از اقوام پشتون به مثابه سر بازان مزدور یاد آوری نموده است . فرهنگ که بر اساس همان همکاری و تساند « خابنین » تمام اقوام و ملیتها با خاندان غدار طلائی و حاکمیت مزدوران روس تا آخرین روزیکه در کابل «گزاره» می توانست \_بدیل قابل تعویض در دسترس نبود \_ به دوام چند دهه خدمت به خاندان غدار طلائی ، کار نامه سیاهش را با خدمت در رکاب مزدوران روس به مثابه مشاور صدارت ، نیز کاملتر ساخت ؛ یا نمی تواند و یا نمی خواهد بفهمد ، که جامعه ی هند آنروز در دوام سیستم طبقاتی پارینه ، که جامعه و اتباع آنکشور را به چهار طبقه ( برهن ، جنگجو ، اهل حرفه و تجار ، زارع ) تقسیم نموده بود ، هر بخش از کتله های بشری به ناگزیر باید در همان محدوده سیستم ، عملکرد خویش را عیار می نمودند .

این مناسبات تنها در هند آنچنان شدید نبوده بلکه در بسیاری از مناطق دیگر آسیا و حتی اروپا نیز به شدت به آن عمل می شد . چنانچه ، در جریان یکی از مسافرتها «سلطان محمود غزنوی» به هند ، مهاجمین ماورای آمو بر بلخ هجوم برده ، بنا بر مقاومت مردمان بلخ علیه متجاوزین ، بخشهایی از استحکامات شهر بلخ ویران گردید ، وقتی سلطان از هند بر گشت و از قضایا مطلع شد ، مردمان بلخ را به جرم مقاومت که باعث خرابی استحکامات شده بود ، مجازات و جبران خساره اخذ نمود . به علاوه نباید فراموش کرد که ما نمی توانیم اعمال و کردار گذشتگان را به فهم امروزی و با معیار ها و ارزشهای اخلاقی امروزیه ارزیابی بگیریم که اگر چنین نماییم از ارسطوی بزرگ ، یک مدافع نظام برده داری و از بزرگترین رهبران اسلامی تجاوز گران جنسی بالای اطفال باقی خواهد ماند. در نتیجه شرکت اقوام پشتون در جنگها بنا بر معیار های آنزمان به مقایسه با شرایط کنونی نمی توانسته عین قباحت را داشته باشد ، و اما در شرایط کنونی با فهم امروز ما از تحولات اجتماعی و ارزشهای آن ، نه تنها به مثابه آدمکش اجاره یی در آمدن امر قبیح و محکوم است \_ به این بحث در سطور بعدی باز خواهیم گشت \_ بلکه به علاوه سرباز مزدور و قلم زن مزدور و یک شکم نانی \_ «بچک اخلاقی کاروان» در کتابش «در چنگال خونین کمونیزم» جریان مهمانی های آنچنانی اش را در شورا به یک شکم نان و تهیه گزارش خلاصه نموده ، نیز قابل باز خواست بوده ، برای آقای فرهنگ و جانشینانش از قبیل « کاروانیان آنچنانی » بیجا نخواهد بود تا « کلاه » خویش را محکم نگهداشته و « لنگ حمام » هر قدرت سیاسی نگردند .

### ۴ : نفی مطلق یک ملیت :

آقای « چهره نما » وقتی در همین بند ، در مورد یک ملیت ، ملیتی که لا اقل در هر دو طرف خط تحمیلی دیورند در حدود (۲۰) ملیون جمعیت دارد و متشکل از اقشار و طبقات مختلف است و در آن طبقات زالو و استعمار گر ، در کنار دهقانان ، پیشه وران و کارگران صنعتی ؛ صاحب عین هویت ملیتی اند ؛ می نوشتید : « جز به درد اجیر شدن و جنگیدن و چپولگری در رکاب لشکر های مهاجم و غارتگر حکمران منطقه ، نمی خوردند » از آنجاییکه دشمنان

موجودیت افغانستان طیفهای گوناگون را شامل می گردند ، در حالیکه برخی اسلام پناهی نموده ، روپوش اسلام بر تن دارند و با القاب « مولوی ، حاجی ، قاری » و امثال آن دین فروشی می کنند و عده ای دیگر بعد از سالها عضویت در نهاد پرورش یافته در دامان روس اشغالگر یعنی « سازا » بدشان نمی آید تا مارکسیستهای اسلامی نامگذاری گردند ، بیشترین بخش آنها شیفتگان لیبرالیزم غربی ، با « دیموکراسی امریکایی » و « انتخابات آزاد » از همان قماش می سازند ، لازم است پرسیم که شما بر مبنای کدام طرز دیدی به چنان احکامی رسیده اید ؟

می توانید بنویسید که چنان طرز دیدی را بر اساس کدام مکتب فکری نگاشتید : اسلام ، لیبرالیزم غربی و یا کمونیزم ماسکوی ؟

اگر اسلام چنین اجازتی را به تو و هم قطارانت داده ، می توانی بنویسی که برداشت شما از آیت (۱۳) سوره حجرات (۴۹) وقتی می گوید : « ای مردم ما خلق کردیم آنها را از زن و مرد ، و ساختیم آنها را شعبه ها و قبیله ها تا همدیگر را بشناسند ، به تحقیق که بهترین آنها نزد خدا متقی ترین آنهاست » چیست ؟ وقتی در مورد (۲۰) میلیون انسان بر خلاف نص صریح قران ، چنان می نویسید ، دیگر پای کفر سیاسی در میان نیست بلکه در عمل انکار قران و کفر اعتقادی مذهبی در بین است .

لیبرالیزم غربی نیز ، لااقل از انقلاب کبیر فرانسه به بعد و اعلامیه حقوق بشر ، آنقدر در مورد تساوی انسانها اعم از تمام ملیت ها و اقوام بحث نموده که دیگر به جز عناصر فاشیست و نژاد پرست ، هیچ فرد با وجدانی به خود اجازه نمی دهد تا یک ملیت را چنان به دشنام گیرد .

و اما در رابطه با کمونیزم نام نهاد ماسکوی تان ، از آنجاییکه آن تفکر هیچگونه قرابتی با تفکر بنیان جهان بینی علمی نداشت و فقط یک مشت اراجیفی بود که عاملین دستگاه های استخباراتی را سازماندهی می نمود ، نه تنها به موزیم تاریخ سپرده شد بلکه ارزش هیچگونه مکتبی را نیز دارا نیست .

می دانید که در قرن بیست و یکم ، نفی یک ملیت به صورت کامل ، و همه ی آنها را چپاولگر و سرباز مزدور نامیدن ، و ادعای اینکه گویا به هیچ درد دیگری نمی خورند به چه معناست ؟ نه اینکه از لحاظ سیاسی ، ارتجاعی ترین تفکر است که می تواند فردی از آن نمایندگی کند ، و بدون هر نوع ملاحظه ای ، جای شرم دارد تا کس و یا کسانی چنین ابراز نظر نمایند ، از دید جامعه شناسی علمی نیز گویای سفاقت و بلاهت نیست در خور « چهره نما » و آنانیکه با وی در چنین اعتقاد سخیفی هم عقیده اند .

آقای « چهره نما » آیا می دانید که فاشیزم هیتلری قبل از پرداختن به آن جنایات هولناک در جنگ دوم جهانی که وجدان جامعه بشری از آن معذب و بهانه ای گردیده در دست صهیونیستهای اسراییل در کشتار خلق فلسطین ، به کدام تبلیغات نژاد پرستانه یی اشتغال داشت ؟ وقتی هیتلر بعد از کسب قدرت ، لا اقل (۶) میلیون یهود بی پناه را در کوره های آدم سوزی به آتش کشانید ، می توانی بنویسی که جناب عالی و سایر هم قطاران تان چه نقشه ای برای ملیت پشتون در سر دارید که چنین بی باکانه حکم به « به درد نخوری » آنها می نمایید ، نکنند نقشه هایی از قبیل « رواندا » و نسل کشی در میان باشد و مردم افغانستان از آن اطلاع ندارند ؟

آقای « چهره نما » !

اگر اندکی بتوانی از تحت تاثیر ناسیو نالیزم تنگ نظرانه و کور ملیتی ات بیرون آمده ، لا اقل به مثابه فردیکه می خواهد تحقیق نماید به خود زحمت داده و انسان درد مند کنری را که پوست بز \_ بزکابل نه \_ برتن و یوغ بردوش \_ اعم از زن و یا مرد \_ در کنار یک حیوان ، مشغول شخم زدن یک پارچه زمین «پوست گاوی» است ؛ ببینی ؛ دیگر به خود حق نخواهی داد تا محتوای طبقاتی دولتهای قبلی را تخطئه و تمام ملیت پشتون را چپاولگر معرفی داری .

در اینکه طبقه حاکمه ملیت پشتون غارتگر و چپاولگر بوده هیچ جای شکی وجود ندارد ، اما این مساله تنها منوط به طبقه حاکمه آن ملیت نگردیده ، خصلت طبقاتی تمام طبقات حاکمه در تمام ملیت ها از پشتون ، تاجیک ، هزاره ، روس ، ازبک ، جرمن ، انگلیس ، فرانس . . . غارتگری و چپاولگریست .

« آقای محترم » !

اگر کسی بیاورد و با تکیه بر غارتگریها ، چپاولگریها ، خود فروشیها ، قاچاق بریها و میهن فروشیهای مشهود و مستند ربانی ، مسعود ، فهیم ، دوستم ، مزاری و سایرین ؛ بنویسد که بلی ، \_ «هفت کوه سیاه در میان» \_ تمام ملیت تاجیک و ازبک و هزاره چپاولگر ، میهن فروش و چنان وبهمان است ، آیا آن قضاوت را صائب می دانی و یا چطور؟ تا جاییکه به یک دید تاریخی و واقعیت های عینی بر می گردد ، خلق پشتون همانقدر زحمتکش ، صادق ، امانت دار و از خود گذر است که خلقهای سایر ملیت های افغانستان . کلی باقی ویکی را بر دیگری رجحان دادن می تواند تنها کار کسانی باشد که یا دیر به دنیا آمده اند و یا اینکه در خدمت دشمنان میهن قرار دارند .

**۵: پاکستان و طالب ها :**

در اینکه دولت پاکستان به صورت عام و اخوان و نظامیان آن کشور به صورت خاص در حق خلق ما دشمنی کرده و طالبان را به غرض کشتار خلق و نابودی میهن ما اعزام داشتند جای هیچ شکی نیست و اما در همین رابطه نباید نکات آتی را نادیده گرفت :

**الف :** طالب که به وسیله امریکای مسلح ، به وسیله ارتجاع عرب تمویل و به وسیله پاکستان سازماندهی شده بود فقط وقتی توانست بر حیات و ممات کشور و خلق ما سایه شوم خویش را بگستراند ، که طی (۱۴) سال حاکمیت

مزدوران روسی و (۵) سال جنایات شورای نظار، احزاب وحدت، اتحاد، جمعیت، جنبش و حزب اسلامی (مسعود، مزاری، سیاف، ربانی، دوستم و حکمتیار) دیگر مردم ما به اصطلاح به «بینی رسیده و به سگ راضی» شده بودند و از هر چه «مجاهد» بود بیشتر از یک سگ نفرت داشتند. به عبارت دیگر طالب بر بستر جنایات اخوان (جمعیت، حزب، سیاف، وحدت...) توانست رشد نماید.

**ب:** نباید فراموش نمایم که همین طالبیکه اکنون دارید جنایات آنها را به پای «احمد خان ابدالی» می نویسد، در آغاز کار از حمایت همه جانبه رهبران و پیشکسوتان تان از «ربانی تا مسعود» بر خوردار بوده به وسیله آنها تمویل می گردیدند.

**پ:** چه کسی گفته که طالب ها فقط از میان ملیت پشتون سرباز گیری داشتند، مگر هزاران پنجابی، عرب، چیچین، تاجیک، امریکایی، اندونیزیایی و جانیان سایر ملت ها در میان شان وجود نداشت که امروز می خواهید تمام آن جنایات را به نام ملیت پشتون رقم زنید؟

این موضعگیری خلاف واقع شما ریشه در کجا دارد؟ آیا باز هم پای «برادران!! عرب» و همکاری های «برادرانه» در میان است که طی سالیان متمادی در کنار مسعود ها، مولوی عارف ها، تورن فیض ها...، با کشتار خلق افغانستان به ویژه انقلابیون پاکباز این میهن، می خواستند «سعادت اخروی!!» کسب نمایند؟

آیا بدین وسیله می خواهید همکاری های شورای نظار و جمعیت اسلامی را با اعراب و «بن لادن» که از طریق «عبدالله عظام» تامین شده بود کتمان نموده بپوشانید؟ ویا اینکه ناسیونالیزم تنگنظرانه و کورتان، فقط توانایی درک خطا های یک ملیت را به شما باقی گذاشته و دیگر ظرفیت آنرا ندارید تا واقعیت ها را درک و بازگو نمایید؟

با تمام جنایاتی که دولت پاکستان و نیروهای اخوانی آن در حق ملت ما انجام دادند این نکته را نباید فراموش نمود. این خواست آگاهانه دولت دست نشانده بود که باید به غرض پوشانیدن دست دراز شوروی در امور، تمام گناهان به گردن پاکستان انداخته شود؛ که با تاسف از طرف عناصر نا آگاه ویا مغرض با همان شدت مورد قبول قرار گرفته، اگر نه تمام، قسمت اعظم بدبختی ها، مصیبت ها و «تراژیدی» ها ناشی از «نقش پاکستان» تبلیغ شده است. که اگر بستر جنایات به اصطلاح «حزب دیموکراتیک خلق افغانستان» و سوسیال امپریالیزم شوروی از طرفی و وطن فروشی احزاب اخوانی «حزب، جمعیت، شورای نظار، اتحاد، وحدت...» از طرف دیگر نمی بود، دولت پاکستان و اخوان آن هیچ گاهی به تحمیل و تعمیل نقشه هایشان توفیق نمی یافتند.

به خاطر اجتناب از تطویل کلام که بدون آنهم به قدر کافی مطول شده از باز کردن بحث های اهانت به مورخین نامدار میهن وقتی آثار شان با جمله ی «دروغ و جعل از طریق تاریخ های فرمایشی» با تمام ظرفیت «بزرایی» شورای نظار و «کاروانیان آنچنانی» به گفته مردم، «مگر بز بزیاند» تا آثاری از قبیل «تاریخ افغانستان، تاریخ بالا حصار، در زوایای تاریخ افغانستان معاصر...» از کهزاد بزرگ، اثر ماندگار غبار «افغانستان در مسیر تاریخ»، آثار حبیبی به ویژه اثریکه دوصد سال اول بعد از آمدن اسلام را احتوا می کند ویا ده ها نویسنده دیگر بیافرینند، آنچه را خود «کفر سیاسی» نامیده. ضرب المثل مردم که گفته اند «از لانه سخن ریزد واز جنده شیش» می رساند که از «جنده» های سیاسی نباید چیزی بیشتر از شیش «استخوان شکنی بین ملیتها» انتظار داشت. سوابق تاریخی چشم کشیدنها، دست وپا بردن ها و مخنث سازی ها و ارتباط آن با ملیت پشتون، فرهنگ طایفه حاکم، بر بر ها. که باید بنویسند در عصر حاضر منظورشان از قوم «بربر» کدام ها اند؟ به تبعیت از ایرانی ها «هزاره» ها؟!، که در وقایع افشار تبارز عملی فرهنگ شورای نظار را با گوشت، پوست و ناموس خود؛ که به دستور مسعود عملی شده بود؛ لمس کرده و بهای آنرا نیز پرداختند؟، چه کسانی «دمل های چرکین تاریخ» اند؟ و اولاد و احفاد آنها کدام ها اند؟ «چهره نما» و ادعای نفرت از تعصبات قومی و ده ها موضوع دیگری که محتوای مقاله «چهره نما» را می سازد، خود داری نموده اندکی روی جمله «به مفاخر ملی و شخصیت های ملی مورد احترام ما می تازند» مکث نموده، از قلم به دستانی که نه عینک «شونیزم عظمت طلبانه» بر چشم دارند و نه هم عینک «ناسیونالیزم تنگ نظرانه و کور» استمداد قضاوت می نمایم:

با تمام حرمت و احترامیکه به اصل آزادی عقیده و بیان نژد و وجود دارد، فکر می کنم اینکه به «مفاخر ملی و شخصیت های ملی» باید احترام گذاشت به هیچ صورت ناقض آن اصل نبوده وحتی همان اصل آزادی عقیده و بیان می تواند خود در خدمت حرمت گزاری به مفاخر ملی و شخصیت های ملی قرار گرفته، ضمن استحکام روابط ملیت ها در یک کشور کثیر المله، به مثابه محور ها و راس های مشترک، تمام ملت را به خود جمع نمایند.

مگر از نظر من اصل اختلاف در این نیست که آیا باید به مفاخر ملی و شخصیت های ملی احترام گذاشت و یاخیر؟ فکر می کنم مشکل از آنجایی آغاز می یابد که برای تشخیص و تثبیت چنان شخصیت هایی معیارهای ارزشی متفاوتی را دارا هستیم، و تا زمانی که ما قادر نشده ایم ارزش ها و معیار های خود را توحید نماییم، هیچ گاهی موفق به تثبیت این ویا آن فرد به مثابه شخصیت ملی و «قاید ملی» نخواهیم بود. من در این بحث به خاطر آنکه از یکطرف، متهم به ذهنیت سازی و اهانت به این فرد نگردم و از طرف دیگر به امر توحید ارزشها و یافتن قاسم های مشترک کمک کرده باشم فقط اعمال و کردار چندی را به مثابه سوال مطرح می نمایم، امید است «چهره نما» و سایر «کاروانیان آنچنانی» با معیار های ارزشی و قضاوتی ای که نزد شان محترم هست برایم بنویسند که آیا فرد ویا افرادی با چنان عملکردی قهرمان ملی اند ویا خاین ملی؟ تقاضای صمیمانه ای که از آنها دارم بیطرفی در قضاوت است چه در غیر آن

هرگاه مانند آقای «حق شناس» روابط تسلیم طلبانه ای که از طرف «مسعود» با روسها به وجود آمده بود تقدیس و به سنت «قرار داد حدیبیه» مشابه قرار داده شود و روابط دیگران به حق محکوم گردد، اصل قضاوت فاقد پایه های اخلاقی تشخیص داده شده بی ارزش خواهد بود. اینک این شما و اینهم آن پرسشها:

– هرگاه فردی در همسویی، هماهنگی و همکاری با یکی از خاین ترین، بدنام ترین و جنایتکار ترین فرد در تاریخ سه دهه اخیر (گلبدین حکمتیار)، به کشوری که با ما دشمنی تاریخی داشته، و موجودیت کشور ما را به مثابه خار چشم خود می بیند، پناه برده و در خدمت استخبارات ارتش آنکشور قرار گرفته، به خاطر ضربه زدن به سرزمین پدری، تربیه نظامی دیده با عده ای دیگر به مثابه چماق شانتاز دولت آنکشور صلح و آرامش خلق ما را به هم بزند؟ بلافاصله باید افزود که هر نوع قرینه سازی تاریخی و یا سیاسی با مهاجرت های ملیونی خلق ما در هنگام اشغال کشور به وسیله روس اشغالگر و حاکمیت نوکران جنایتکارش مردود و منتفی است.

– هرگاه در جریان جنگ آزادیبخش ملی علیه تجاوز گران شوروی، به خاطر تثبیت پایه های قدرت یک حزب وابسته و مزدور که در عمل در خدمت استخبارات ارتش پاکستان (آی. اس. آی) قرار داشت، رشیدترین و صادق ترین فرزندان این میهن را با توطئه نیست و نابود نموده باشد؟

– هرگاه در جریان جنگ آزادیبخش ملی، که تمام ملت می خواستند تا پای جان برای استقلال و آزادی کشور برزمندو در عمل نیز بدان اشتغال داشتند، در یکی از بهترین مناطق استراتژیک کشور، که دشمن هیچ گاهی نمی توانست چون مناطق دشتی و هموار بدان تسلط یابد، در عوض همکاری با مقاومت و آن منطقه را پایگاه مقاومت قرار دادن، با دشمن خاک ما «سوسیال امپریالیزم شوروی» قرار داد متارکه و تساند امضا کرده، خاطر نیروهای اشغالگر را از بابت آن منطقه ستراتیژیک آسوده و آرام ساخته باشد؟

– هرگاه در دوران روابط تسلیم طلبانه به گفته خودشان «متارکه» و تمدید های علنی و مخفی آن، از فرصت، غیر شریفانه سود جست، و نیروهای مقاومت ملی را از پشت ضربه زده باشد؟

– هرگاه به خاطر تحقق «روح معاهده با روسها» که تضمین امنیت بزرگ راه سالنگ به غرض تامین اکمالات دولت غارتگر روس و دولت دست نشانده بود، به سرکوب نیروهای ضد روسی پرداخته و با کشاندن خدعه آمیز «انجنیر سرور» یکی از قهرمانان نبرد در ولایت کندوز مربوط «ساما» که تا زمان حیات خود وجبهه اش، روسها هیچگونه امنیتی بین شیر خان بندر و کندوز نداشتند، به روس اشغالگر خدمت نموده باشد؟

– هرگاه بنا بر اعترافات مولوی «عارف» کوه صافی، مربوط جمعیت اسلامی که تحت فرماندهی مستقیم آن شخص قرار داشت، در نزد مولوی «شفیع الله» از «حرکت انقلاب اسلامی»، که با تمام دخالت و شفاعت اعراب حاضر نشد تا از خونش بگذرد و به مثابه یک خاین اعدامش نمود؛ در بدل «سر» هر «سامایی» با گرفتن یک میلیون افغانی در سال (۱۳۶۲) به مثابه آدمکش اجاره بی، کوه صافی را از وجود اعضای «ساما» پاکسازی و بیشتر از (۳۰) نفر رزمنده آن سازمان را با خدعه در یک ضربت نابود و به روس خدمت بزرگی نموده باشد؟

– هرگاه زیر نام دفاع از اسلام، صدها روشنفکر ملیت تاجیک را چه در هنگام مقاومت ضد روسی و چه هم بعد از برآمدن روسها از افغانستان، بنا بر اعتراف خودش در کتاب به اصطلاح «مرد استوار و امیدوار به افقهای دور» در ولایات تخار، بدخشان و ولسوالی های همجوار پنجشیر به خصوص «خوست و فرنگ» به نام ستمی به قتل رسانیده باشد؟

– هرگاه در یک رقابت افسارگسیخته با «برادر و یار» زمان جوانیش «گلبدین حکمتیار»، بیشتر از نصف شهر کابل را به آتش کشانیده باشد؟

– هرگاه در اطاعت برده وار از اعراب هوا خواه «سیاف» دستور حمله بر «افشار نانکچی» را صادر و حتی بر زندهای باردار و اطفال معصوم آن رحم ننموده باشند؟

– هرگاه از چاکری برای «آی. اس. آی» افراد مربوطه اش را از جلو روسای اسبق و آن زمان «آی. اس. آی» به مثابه رسم گذشت به رژه واداشته باشد؟

– هرگاه در آغاز از حرکت ارتجاعی و ضد بشری طالبان، جانب داری و حمایت مالی نموده باشد؟

– هرگاه بعد از تقریباً چهار سال خونریزی، مجدداً با حکمتیار «کابل سوز» عقد اخوت بسته باشد؟

– هرگاه هنگام هزیمت مفتضحانه از کابل، در همین هنگام از طرف مردم کابل مقتخر به لقب «رویه کابل» به دوام لقب قبلی «بز پنجشیر» گردید؛ در عوض دفاع از شهریان کابل و فکر جان آنها، در صدد نجات «نجیب» قصاب خاد برآمده و برای حفظ جان وی دلسوزی نموده باشد؟

– هرگاه هنگام هزیمت، حکمتیار «کابل سوز» را بعد از آنهمه خیانتها و کشتارها، صحیح و سالم تا کندوز رسانیده باشد؟

– هرگاه چندین بار با اتخاذ سیاست های غلط آگاهانه، مردم دلیر «دند شمالی» را به انتقام کور از گور برخاستگان تاریخ «طالبها» مواجه ساخته باشد؟

– هرگاه با سیاست های تفرقه افکنانه زمینه نفوذ «طالبها» را در شمال مساعد و بدان وسیله به خاطر حفظ قدرت حزبی و شخصی با بقای کشور بازی نموده باشد؟

– هرگاه با دشمن خاک و قاتل ملت ما روس متجاوز عقد اخوت بسته باشد؟ ...

« چهره نما » و « کاروانیان آنچنانی » ! به چنین شخصی ، با معیار های ارزشی که نزد تان وجود دارد چه خطاب می کنید ؟

شخصیت ملی و قهرمان ملی !؟

که اگر چنین باشد پس از نظر شما « خاین ملی » چه کسی خواهد بود ؟ چطور هست که یکبار آن ارزشهای گزینشی تانرا تحریر دارید تا بتوان در مورد ، به بحث پرداخته و در پرتو آن ، خاین ملی را از قهرمان ملی تمیز داد . تا زمانیکه شما این کار را انجام نداده اید نباید انتظار داشته باشید تا مردم ادعای شما و « لویه جرگه امریکایی » را به رسمیت شناخته و مانند شما فکر کنند . به یقین می دانید که در تمام دوران مقاومت ضد روسی ، دولت پوشالی و دست نشانده ، با معیار های ارزشی خاص خودش ، تپه « مرنجان » را از کشته های رژیمش پر و آنرا به تپه « شهدا » ملقب ساخت ، نکند از من نوعی انتظار دارید تا آن ادعا را نیز پذیرفته چون « قهرمان ملی ! ! » تان که به خاطر حفظ جان « ببرک » محافظ گذاشته بود ، حرمت نام آنها را ادا نمایم .

اگر در آن معیار های ارزشی ، وابستگی و عضویت به نهادهای استخباراتی کشور های بیگانه ، تلاش به خاطر تامین منافع امپریالیزم و کشتار خلق خودی ؛ شاخص قهرمان ملی شدن است ؛ هم آن خصوصیات و هم آن لقب ارزانی خودتان باد !

ورنه لطف نموده معیار های ارزشی تانرا بنویسید تا با مطالعه و بحث روی آن به توحید ارزشها دست یافته و هیچگاهی ظلمی در حق فردی صورت نگیرد .

از اینکه با وجود کوشش هایم در تلخیص نوشته ، بحث اندکی به درازا کشید باز هم از خوانندگان عزیز معذرت خواسته به مثابه متمم بحث می افزایم :

در کشوری مثل افغانستان ، که از ملیت ها و اقوام گوناگون پر نفوس شده ، رمز بقا به مثابه یک کشور ، و رسیدن به وحدت ملی ، زمانی می تواند متصور و مقدر باشد ، که به علاوه به رسمیت شناختن « حق تعیین سرنوشت ملیت ها تا جدایی کامل » ، احاد ملیت ها و اقوام ، آگاهانه و داوطلبانه به بخش های دیگر از صمیم قلب احترام قایل شده منافع و حقوق آنها را مثل منفعت و حق خود پاس داشته و مصیبت آنها را مصیبت خود داند . از وحدت آگاهانه و داوطلبانه ملیت ها جانبداری نموده آنرا مثل مردمک چشم خود حفاظت نماید ، به اصل حقوق و وجایب مساوی باور مند و معتقد بوده و در عمل به خاطر تحقق آن مبارزه نماید ، در همه حالت منافع مجموع ملت را نسبت به منافع ملیت و قوم خاص برتر دانسته عکس آن عمل نکند ، به خاطر وحدت ملت لا اقل در طرح مسایل ، حالات روانی ملیت ها و اقوام دیگر را در نظر داشته باشد ، باور مند باشد که خون همه ملیت ها و اقوام یک رنگ دارد ، رنگ سرخ ، اگر هزاره است و یا پشتون ، اگر تاجیک است یا بلوچ ، اگر ازبک است و یا ترک . . . رنگ خون آنها سرخ بوده و هیچگونه تمایزی از همدیگر ندارند .

دسایس و توطئه های دشمنان وحدت ملت را ، درک و در اسرع وقت افشا نمایند ، به هیچ کس این اجازه را ندهند تا در پوشش دفاع از این ویا آن ملیت و قوم ، افتراق و استخوان شکنی را بین ملیت ها و اقوام ایجاد و دامن زنند ، به ویژه در شرایط کنونی که کشور بعد از حدود سه دهه جنگ و خونریزی هنوز هم تحت سیطره و تجاوز امپریالیزم امریکا ، انگلیس و شرکا قرار دارد و نیروهای منطقه بی و جهانی رقیب در صدد غارت ، تجزیه و انقیاد کامل آن اند ؛ باید در طرح مسایل ، توانایی ما در حل آن و الویت طرح را در نظر داشت و به اصطلاح « سنگی را که زور ما به برداشتن اش در مقطع فعلی نمی رسد از جا تکان نداد » که نیروی حیاتی ما را ضایع خواهد ساخت . هر نوع درز اندازی و تشدید اختلاف را بین احاد ملت ؛ در خدمت امپریالیزم و ارتجاع دانسته آنرا محکوم نمود . به نظر من ضمانت بقای ملت و وحدت آن تلاش پیگیر به خاطر ایجاد « سه سلاح خلق » است ، فقط با داشتن آن سلاح ها ، می توان از موجودیت میهن ، استقلال کشور ، آزادی و وحدت ملت و حقوق دیموکراتیک خلقهای سراسر کشور دفاع کرد . به خاطر وحدت آگاهانه و داوطلبانه تمام ملیت ها و اقوام مبارزه نموده توطئه گران را افشا کنید !